

## بررسی ویژگی‌های زبانی متن روایات داراب هرمزدیار

یلدا شکوهی (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی)  
ژاله آموزگار (استاد بازنشسته گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول)\*

**چکیده:** روایات داراب هرمزدیار کامل‌ترین و جامع‌ترین مجموعه روایات فارسی در حوزه آداب و رسوم دینی زردشتیان و نیز روایات تاریخی، اسطوره‌ای یا افسانه‌ای است که به همت داراب هرمزدیار گردآوری و در ۱۰۴۹ یزدگردی (۱۰۹۳ق) تدوین شده است. برخی از این روایات فارسی مانند ارداویراف‌نامه، صد در نثر و صد در بندهش جداگانه منتشر شده است. تا کنون پژوهشی جامع در حوزه زبانی، دستوری و واژگانی متن فارسی روایات داراب هرمزدیار انجام نشده است. در مقاله حاضر کوشش شده است که برخی ویژگی‌های متن استخراج و همراه با شواهدی از متن ارائه شود.

**کلیدواژه‌ها:** فارسی زردشتی، روایات فارسی، روایات داراب هرمزدیار، ویژگی‌های زبانی و دستوری

## ۱. مقدمه

روایات داراب هرمزدیار کامل‌ترین مجموعه روایات فارسی درباره آداب و رسوم دینی زردشتیان ساکن در ایران و هند و نیز روایت‌هایی تاریخی یا افسانه‌ای است که در ۱۰۴۹ یزدگردی (۱۰۹۳ق) به همت داراب هرمزدیار تدوین شده است. این مجموعه را می‌توان به دو دسته روایات قدیم و جدید تقسیم کرد. روایات قدیم آثاری به نظم و نثر و برخی برگرفته از متن‌های پهلوی است، از جمله صد در نثر، صد در بندهش، ارداویراف‌نامه و مینوی خرد و روایات جدیدتر نیز شامل پرسش و پاسخ زردشتیان ایران و هند است.

درباره قدمت روایات فارسی زردشتی مندرج در روایات داراب هرمزدیار، نظرات متفاوتی مطرح شده است: دابار (1909: vii-viii) قدمت روایت منثور صد در نثر را با استناد به تاریخ متن منظوم آن یعنی صد در نظم که در ۸۶۴ یزدگردی (۹۰۱ق) سروده شده، پیش از قرن نهم هجری دانسته است. برخی نیز برآن‌اند که موبدان زردشتی از روی متون پهلوی و پازند، روایات را ترجمه می‌کردند و در نتیجه هنگام برگردان این متون به فارسی، نثر آنها متأثر از نثر این متون بوده است که به نظر می‌رسد قائل به کهن‌نویسی بوده‌اند. اما امیدسالار این نظر را مردود دانسته است و روایت‌هایی مانند صد در نثر و صد در بندهش مندرج در روایات داراب را با توجه به تفاوت‌های نثری، واژگانی و نحوی میان متن پهلوی و روایت فارسی آنها، قدیم‌تر از قرن هشتم و نهم هجری دانسته است و به نظر او با توجه به شواهد زبانی، قدمت برخی از این متون به پیش از قرن هفتم و هشتم هجری می‌رسد و برخی روایات را نیز نمی‌توان از نیمه دوم قرن ششم هجری متأخرتر دانست. او برآن است که موبدان عصر صفوی به کتاب‌ها و دست‌نویس‌های قدیم فارسی دسترسی داشته‌اند و از آنها نقل می‌کرده‌اند، خواه این کتب مرتبط با آداب و رسوم دین زردشتی بوده، خواه نبوده است (امیدسالار ۱۳۸۵: ۱۱-۱۲).

در این پژوهش به برخی ویژگی‌های متن روایات داراب هرمزدیار<sup>۱</sup> براساس چهار نسخه

---

۱. ویژگی‌های متن روایات داراب هرمزدیار براساس نسخه مجلس، به روایات ۱۰۰ برگ آغازین اختصاص دارد. ارجاعات به متن روایات داراب هرمزدیار در این پژوهش به قدیم‌ترین نسخه، یعنی نسخه مجلس بوده است. از آنجاکه شانزده برگ آغازین نسخه مجلس افتاده است، به نسخه پاریس که به لحاظ قدمت و افتادگی‌های کمتر در جایگاه دوم قرار گرفته، ارجاع داده شده است.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی (مورخ ۱۰۴۹ یزدگردی/۱۰۹۳ق)، نسخه کتابخانه ملی فرانسه در پاریس (مورخ ۱۱۰۰ یزدگردی/۱۱۴۵ق)، نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (قرن ۱۲ق) و نسخه چاپ سنگی روایات داراب هرمزدیار (۱۹۲۲م) پرداخته شده است.<sup>۱</sup> در پایان نیز به برخی لغات به‌کاررفته در روایات فارسی که نشان از کهنگی متن دارد، اشاره شده است. گفتنی است که برخی از روایات منظوم در حدود قرن نهم و دهم هجری سروده شده است. در این پژوهش قدیم‌ترین قطعه، متن ارداویراف‌نامه زردشت بهرام پژدو در قرن هفتم هجری قمری است. کاربرد لغات و ترکیبات به‌کاررفته در روایات منظوم و مقایسه آن با روایات منشور در همان موضوع، به‌وضوح بیانگر آن است که سرایندگان آنها با اینکه در قرن‌های بعدی می‌زیستند که زبان تحول یافته بود، اما متأثر از متن منشور بوده‌اند و لغات و ترکیبات مندرج در روایات منشور را در ابیات خود به‌کار بسته‌اند. همچنین، کاربرد برخی لغات مانند کجا به معنی «که» و تلفظ سَخُن که تا قرن ششم هجری رایج بوده است، شاهدی بر کهن‌گرایی در قطعات منظوم روایات فارسی است.

## ۲. ویژگی‌های متن روایات داراب هرمزدیار

### ۱.۲. برخی ویژگی‌های زبانی

#### همزه و ع

درباره عدم کتابت همزه کلمات عربی همزه‌دار در این متن، بر ما معلوم نیست که تلفظ همزه در زبان مؤلف وجود نداشته یا کاتب کلمات همزه‌دار را بدون همزه کتابت کرده است. این موارد عبارت است از: هیات (= هیأت) (نسخه پاریس، ۱۴۳پ)؛ ماوا (= مأوا) (نسخه مجلس ۱۸پ و ۵۴پ)؛ سوال (= سؤال) (نسخه پاریس ۱۵۱پ؛ نسخه مجلس ۱۸، ۵۵، ۹۶پ، ۱۰۱پ)؛ متأخر (= متأخر) (نسخه پاریس ۱۴۳پ، ۱۴۵پ)؛ تاثیر (= تأثیر) (نسخه مجلس ۴۲پ)؛ شی (= شیء) (نسخه مجلس ۵۳ر)، تاکید (= تأکید) (نسخه مجلس ۷۷پ، ۷۹پ)؛ مسیله (= مسئله) (نسخه مجلس ۱۷پ) و پایین (= پائین) (نسخه مجلس ۸۷پ).

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره نسخه‌ها، نک: شکوهی، یلدا و آموزگار، ژاله، «معرفی سه نسخه خطی روایات داراب هرمزدیار و بررسی خویشاوندی آنها»، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شهریور ۱۳۹۸، ج ۱۰، ص ۶۵-۸۵.

مواردی که گفته شد درباره همزه بود که املائی آن در خط نیز با همزه بوده است. در فارسی معیار، حرف «ع» عربی نیز مانند همزه تلفظ می‌شود. استاد علی‌اشرف صادقی بر آن است (۱۳۹۱: ۳۶۴) که بدون تردید از زمانی که تلفظ همزه (= همزه غیرآغازی) وارد زبان فارسی شده است «ع» نیز با تلفظ همزه به فارسی راه یافته است. بنابر تصریح صادقی (همان: ۳۶۶) درباره تلفظ نشدن همزه با املائی «ع» هیچ نشانه‌ای یافت نشده است، زیرا مثالی در نسخه‌ها نبوده که «ع» در آنها حذف شده باشد؛ درباره کلمه طلیه از طلائع عربی نیز از آغاز ورود آن به فارسی با همین املا بوده است. صادقی (همان‌جا) انواع کلماتی را که دارای «ع» اند، براساس جایگاه «ع» در کلمه به هفت دسته طبقه‌بندی کرده و وضعیت تلفظ «ع» را براساس جایگاه آن در کلمه بررسی کرده است. در روایات داراب هر مزدیار به جز واژه معیار که تنها یک بار به کار رفته و «ع» در آن حذف شده و به صورت «میار»<sup>۱</sup> (نسخه مجلس ۹۳ پ) ضبط شده است، در باقی موارد «ع» عربی در املائی واژه‌ها به کار رفته است، جز در چند مورد که املائی این کلمات هم با «ع» و هم بدون آن در متن آمده است:

۱. تعویذ: دو بار به صورت «تاوید» در بخش نیرنگ‌ها آمده است: یک بار در نیرنگی برای دور کردن دروجان و جادوان: «این تاوید نوشت، دست چپ بستن» (نسخه مجلس ۳۷ پ)؛ بار دوم در متنی به پازند با خط اوستایی در نیرنگی برای ایجاد محبت میان زن و مرد: د&ئ. [ظش.، د&ئ. د]ص. "عقشاه. بگ D. د. بگ D. د. ءصهه&د. [د. فؤ]، ع. دهق [نسخه مجلس ۳۹ ر] *naṃ īzaṭ naṃ nīβ xurahe frādūn frādūn āθβiiqān īn tāvīṭ u nāirīk*
۲. تعیین: تنها یک بار به صورت «تایین» در روایتی از بهدین جاسا به کار رفته است: «دیگر، زنهار زنهار که نسای بهدینان به کافر نفرمایند که بردارند، دو کس بهدین تایین کنند» (نسخه مجلس ۹۵ ر).

۳. طبیعی: به معنی «طبیعی، ذاتی» دو بار به صورت «طبیی» در نسخه پاریس و نسخه

---

۱. چنان‌که گفته شد این پژوهش براساس ۱۰۰ برگ آغازین روایات داراب هر مزدیار انجام شده است و به نظر می‌رسد با توجه به کتابت «ع» در املائی کلمات عربی، احتمال می‌رود این واژه نیز با املائی «معیار» در برگ‌های بعدی روایات آمده باشد.

کتابخانه ملی نوشته شده است: یک بار در روایتی از نسک‌های اوستا به نقل نریمان هوشنگ: «و هفدهم نامش اسپارم است و این شست و چهار کرده است و تفسیرش در این به جانب و طبیی و آنچه بدان ماند»؛ روایت دوم از روایت بهمن پونجیه درباره کیفیت بیست و یک نسک اوستا: «هفت نسک اول، دینی و هفت نسک طبیی و هفت نسک نجوم» (نسخه پاریس ۱۴۵، ۱۴۷؛ نسخه کتابخانه ملی ص ۸، ۱۱). این لغت در متن چاپی نسخه اونوالا در همان عبارات، یک بار طبعی (ص ۹) و یک بار طبیی (ص ۱۳) به چاپ رسیده است. براساس تقسیم بندی هفتگانه صادقی (نک: ۱۳۹۱: ۳۶۴-۳۶۷) شاید بتوان طبیی را در دسته ششم قرار داد. در این دسته کلمات، «ع» در میان کلمه در آغاز هجا قرار دارد و یقیناً واج بعد از «ع» مصوت است مانند منعم، ملعون. اما بنا بر تصریح صادقی از این دسته کلمات، در متون قدیم اطلاعی در دست نیست، تنها یک مورد در کلمه امعاء که به امها تبدیل شده است. درباره طبیی به نظر می‌رسد صورت واژه طبعی بوده که «ع» در آغاز هجا به «ی» بدل شده است.

۴. قواعد: در متن دو بار به کار رفته است که تنها در نسخه مجلس (۷۷پ) یک بار به صورت «قواید» نوشته شده است.

#### کاربرد هیچ با فعل مثبت

- صد در نظم: بدان چو نسا<sup>۱</sup> هیچ افتاده است/ نکو بنگرد جوی بالا و پست (نسخه مجلس ۶۰پ)؛
- روایت کامه بهره: اگر هیچ‌گونه کم تا بیش آتش به نسا رسند گناه مرگزان<sup>۲</sup> باشد (نسخه مجلس ۸۳پ)؛

---

۱. نسا: پهلوی nasā «جسد، مردار» (MacKenzie 1971: 58). نسا در متن روایات هم به معنی «جسد» و «مردار» و هم به معنی «تکه‌های جدا شده از بدن انسان و حیوان» است، مانند پوست، مو، خون، ناخن و جز آن.  
۲. مرگزان: پهلوی marg-arzān «شایسته مرگ» (Ibidi: 54).

- روایت کامه بهره: وگر چنان برَد که هیچ‌گونه تبش<sup>۱</sup> به نسا رسد مرگزان بود (نسخه مجلس ۸۳ ر)؛
- روایت شاپور بروچی: و نیز در میان آن نسا و مردم هیچ پرده‌ای بود، ناچار آن مردم ریمن نشوند (نسخه مجلس ۹۳ ر).

#### اشباع «ی» در نقش کسره اضافه و موصول

در زبان پهلوی، کسره اضافه و «که» موصول با نشانه /ī/ که بعد به /i/ (> فارسی باستان: haya) بدل شده، به کار می‌رفته است. این ساخت در متون فارسی با اشباع «ی» در نقش کسره اضافه و موصول کاربرد داشته است. درباره کاربرد «ی» در نقش کسره اضافه می‌توان به متن کهن شاهنامه فردوسی استناد کرد. بیتی در بخش گشتاسب (سخن دقیقی) (نک: فردوسی، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق: ۱۱۵/۵) «ی» در نقش کسره اضافه چنین آمده است: چو باز هُش آمد شه سرفراز/ فرود آمد از تخت پاکیزه باز. در کهن‌ترین نسخه کامل شاهنامه (ل) <sup>۲</sup>، بازی ضبط شده است، در این بیت «ی» در بازی در محل هجای بلند قرار گرفته و باید به صورت bāz ī خوانده شود (نک: خطیبی ۱۳۸۱: ۲۸-۳۱).

استاد صادقی (۱۳۹۵: ۷-۳) نیز درباره استعمال «ی» به جای موصول «که»، پنج مورد یافته است: در الابنیه ابومنصور هروی؛ در بخشی از تفسیری کهن به پارسی که بخشی از تفسیر مفقود خواجه عبدالله انصاری است؛ در کلمات انصاری؛ در ترجمه کهن من لایحضره الطیب و در ورزنامه. این ساخت در برخی از متون فارسی یهودی نیز به کار رفته است (نک: صادقی ۱۳۵۷: ۷۶-۷۹). نمونه‌های کاربرد «ی» در نقش کسره اضافه و موصول در روایات داراب هزمردیار عبارت است از:

#### «ی» در نقش کسره اضافه

- روایت نریمان هوشنگ: و تفسیرش در پرسش خرد و طاعت داشتن در دنیا، عقوبتی

۲. نسخه کتابخانه بریتانیا در لندن.

۱. تبش: «گرما، حرارت» (دهخدا ۱۳۷۷).

- (= عقوبت) هر گناهی را چون بدهند (نسخه پاریس ۱۴۵ر)؛
- روایتی از تفسیر دعای اشم‌وهو: پادشاهی شاهنشاه را در تن آشکاری (= آشکار) خویش دارد (نسخه پاریس ۱۵۰ر)؛
  - روایتی درباره سدره پوشاندن به روش هندوستان: و هیرید پیش روی او نشستن یعنی روبرو و بر سر کودک گلی (= گل) نو نهادن و آن کودک را پاک جامه دادن تا پنام<sup>۱</sup> کند (نسخه پاریس ۱۵۴ر)؛
  - کتاب سوگندنامه: خواسته خویش بازستانند و پایمزدی<sup>۲</sup> (= پایمزد) وی بدهند تا بر پی دزد برود (نسخه مجلس ۲۵ر)؛
  - صد در نظم: به دزدی چو چیزی<sup>۳</sup> (= چیز) کسان برده‌ای/ چنان دان که خون خودت خورده‌ای (نسخه مجلس ۳۰ پ)
  - کتاب سوگندنامه: به قبول گواه کار نمی‌کنم پس به دری (= در) پادشاه عرض باید داشت (نسخه مجلس ۲۵ پ)؛
  - روایت کامدین شاپور: آتش آدران هر سال که پنجمی وه که شود، چیدن، بردن به کناری (= کنار) آتش وهرام نهادن تا سرد شود (نسخه مجلس ۵۵ر)؛
  - روایتی درباره نشانیدن آتش وهرام: اورمزد تا انیران هر روز یشتی (= یشت) روز بکنند (نسخه مجلس ۵۶ر)

«ی» در نقش موصول «که»

- «ی» در نقش موصول «که» در متن چهار بار به کار رفته است که نسبت به «ی» در نقش کسره اضافه کم کاربردتر است:
- روایت کامه بهره: و آن یک اشیم‌وهو که بخوانی در پهلو پهلو کردی چندانش کرفه بود

۱. پنام: پارچه‌ای که هنگام اجرای مراسم دینی بر دهان بندند. پهلو: padām (MacKenzie 1971: 62).

۲. پایمزد: اجرت، مزد (دهخدا ۱۳۷۷).

۳. بیت در بحر متقارب است و «ی» در محل هجای بلند قرار گرفته است.

- که به وقت‌های دیگر ده هزار اشیم‌وهو بگفته باشی (نسخه پاریس ۱۴۸پ)؛
- روایت کامه بهره: اگر دستی یا پایی ببرند جایی بیندازند، چون آن کسی بمیرد، هرگاه که نشش<sup>۱</sup> بر تن دواردا<sup>۲</sup>، بدان اندام بریده دواردا (مجلس ۷۸ر)؛
- روایت کامه بهره: و نسا به دادگاهی برند، باید که سر او به دخمه سوی کنند (نسخه مجلس ۸۰پ)؛
- روایت کامدین شاپور: آن مردم سر و جامه به گمیز گاو، آو، سه بار، هر کس که پیوند باشد و هر کس که پیوند نیست، سری برشوم آواید کردن و دو کس به واج گرفتن (نسخه مجلس ۸۷ر).

#### کاربرد های غیر ملفوظ در نقش کسره اضافه

- در روایات داراب «ه» غیر ملفوظ به عنوان کسره اضافه بارها در متن به کار رفته است. به نظر می‌رسد این کاربرد نوعی ویژگی رسم الخطی باشد. برای نمونه در متن صد در نثر: به جهته (= جهت) سخن راست که می‌گفت (نسخه مجلس ۲۱پ)؛ روایت کاوس کامان: اگر از جهته (= جهت) ترسی برنیاورند، تنافوری گناه باشد (نسخه مجلس ۶۴پ)؛ سوگندنامه: وگر غیره (= غیر) نقره چیزی دیگر دهد، بنستاند الا نقره پاک (نسخه مجلس ۲۸ر)؛ روایت شاپور بروجی: دیگر آنکه، ساره (= سار) گر<sup>۳</sup> و کلاغ سیاه و کرکس هم زدار نشش اند (نسخه مجلس ۷۹پ).
- و یک مورد کاربرد «ه» غیر ملفوظ به عنوان موصول «که» در روایت کامه بهره: اگر جای که نهفته باشد اگر کسی بمیرد و خورشنه<sup>۴</sup> ساخته<sup>۵</sup> و در اندرون سه گام باشد ریمن باشد، آنچه از آن سوی سه گام بود، پاک باشد (نسخه مجلس ۹۲ر).

---

۱. نشش، پهلوی *nasuš* «دیو نسوش، مردار» (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶: ۲۱۳).  
۲. دواردا (مصدر: دواریدن)، پهلوی *duwāridan* «حرکت کردن، دویدن (اهریمنی)» (MacKenzie 1971: 29).  
۳. این ترکیب در چندین روایت از کامه بهره و یک روایت از شاپور بروجی به صورت ساری گر (= سارِ گر) با اشباع «ی» در نقش کسره اضافه به کار رفته است. پهلوی *sār ī gar* «سار کوهی» (مزدایور ۱۳۶۹: ۹).  
۴. پهلوی *xwarišn* «خوراک» (MacKenzie 1971: 95)، قس روایتی از کامه بهره: و آرد سرشته نیز به کار نیاید و خورشن که ساخته باشند.  
۵. ساختن: پختن، تهیه کردن (دهخدا ۱۳۷۷).

### واو عطف

از ویژگی‌های دیگر متن، استعمال بسیار واو عطف است، هم در آغاز جمله و هم در جایی که لزومی به استفاده از آن نبوده و گاه نیز فهم عبارت را دشوار کرده است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

- روایت کامه بهره: و این فضل و دانایی و عقل و طبعی از عقل اکتسابی، یعنی عقل مادرزاد و عقل و تعلیم بیاموزند(؟) (نسخه پاریس ۱۴۴ر)، احتمالاً واو در «عقل و طبعی» در نقش کسره اضافه به کار رفته است؛
  - روایت کامه بهره: و آنک به نزدیک پادشاه و رعیت و حرمت و شکوه زیادت شود (نسخه پاریس ۱۴۴ر)؛
  - روایت دستور برزوجی: و بهان و بهدینان و خرم و خوشحال گردند و بدان و دروندان، نیست و فنا گردند (نسخه پاریس ۱۴۷ر)؛
  - روایتی از تفسیر دعای اشم و هو: هورشت کردار نیکو بود که آب و آتش و خوب و نیکو دارند و پرهیزند و هما دایم خدای بنده‌مند، یعنی بنده‌مند آن باشد (نسخه پاریس ۱۵۰ر)؛
  - روایت کامان بن‌آسا: نسای زندگان به آب و آتش همچنان است که نسای مردگان و نسای زندگان و موی و ناخن و گوشت و پوست و دندان و هرچه از مردم جدا شده و نیز که بر مردم است (نسخه مجلس ۵۹ پ).
- به نظر می‌رسد در برخی موارد واو عطف در نقش کسره اضافه در روایات کاربرد داشته است. این ساخت در بیتی از شاهنامه (نک: فردوسی، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، ۸۹/۱) درباره پادشاهی فریدون چنین آمده است: اگر یادگارست ازو ماه و مهر/ بکوش و برنج ایچ منمای چهر. جوینی (۱۳۷۵: ۱۳۵/۱، ۶) و او را در ماه و مهر به جای کسره اضافه و آن را متعلق به حوزه جغرافیایی خاصی دانسته است. استعمال واو عطف به عنوان کسره اضافه در برخی از روایات داراب عبارت است از:
- روایت نریمان هوشنگ: بهدین که سالار باشد، سوال از هیربدان و داناتر و زیرک‌تر و پسندیده‌تر پرسش کند (نسخه مجلس ۱۸ر)؛

- بخش نیرنگ‌ها: به رسم و دین راست و درست و ه که از دادار هورمزد من چاشید<sup>۱</sup> (نسخه مجلس ۳۳پ)؛
  - ارداویراف‌نامه زردشت بهرام پژدو: بدان‌سان آب در رودی چنان زرف/ سیه چون قیر و تیره، سرد چون برف (نسخه مجلس ۹۹ر)؛
  - روایت کامه بهره: مرتبت ۳، کتاب است و ثنا و برزیگران و عمارت شهرها (نسخه پاریس ۱۴۴ر).
- در روایات داراب صورت دیگری از واو عطف به شکل «او» نوشته شده است. نوشتار واو عطف در خط پهلوی «ا» است و تلفظ آن ud و در متون پازند u به‌کار رفته است (نک: تفضلی ۱۳۴۸: ۲۲۱). به نظر می‌رسد صورت نوشتاری «او» در روایات داراب متأثر از متون پازند بوده است. این صورت خطی واو عطف در نسخه ترجمه دو جزء قرآن به تصحیح احمدعلی رجایی نیز به‌کار رفته است (نک: صادقی ۱۳۹۱: ۳۷۶-۳۷۷). نمونه‌هایی از واو عطف به صورت «او» عبارت است از:
- بخش نیرنگ‌ها: ستایش باد ایزد مهر، امشاسفندان پیروزگر، هرگاه و هر زمان رادی و راستی و پاکی او پادیابی<sup>۲</sup> (نسخه مجلس ۴۲پ)؛
  - بخش نیرنگ‌ها: نزار کنم کالبد شما او دیوان او دروجان او پریان (نسخه مجلس ۳۳پ)؛
  - بخش نیرنگ‌ها: کُل بلا دفع شود او دیو او دروج او پری او کفتار او سحران (نسخه مجلس ۳۳پ).

#### کاربرد ساخت از بهر ... را

این ساخت در متون کهن نظم و نثر فارسی به صورت از بهر... را یا ز بهر... را به معنی «برای، به جهت» باقی مانده است. برای نمونه به ابیاتی از شاهنامه فردوسی اشاره می‌شود: «که

۱. من چاشید: ماضی ساده (ساخت ارگتیو)، «آموختم».

۲. پادیابی: پهلوی pādīyābīh «مراسم تطهیر»، pādīyāb «تطهیر شده؛ مراسم تطهیر» (MacKenzie 1971, 63).  
پادیاو: شستن و پاکیزه کردن (برهان قاطع ۱۳۷۶).

ایشان ز بهر مرا جنگ جوی / سوی مرز ایران نهادند روی» (فردوسی، شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق: ۱۸۸ / ۲)؛ «ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه / به کهتر سپارد خود آید به راه» (همان: ۲۷۶/۲)؛ «من از بهر این نامه شاه را / به فرمان به سر بسپرم راه را»؛ «ز بهر ترا خود جگر خسته‌ام / بدین کار بیژن کمر بسته‌ام» (همان: ۳۵۴/۳) (نیز نک: مزدپور ۱۳۸۸: ۲۳۲). این ساخت دو بار در روایات به کار رفته است: (۱) صد در نثر فصل ۶۲: و این جهان و آن جهان اورمزد از راستی بیافرید و از راستی بر جایگاه مانده است، از بهر راستی را پاکیزه شود و آهرمن گجسته از هیچ چیزی به از آن نترسید که از راستی (نسخه مجلس ۲۱ پ)؛ (۲) صد در نثر فصل ۷۲: و چون نسا را پرهیخته بازآیند، سر و تن به پادیاب و آب بیاید شستن، از بهر آن را بدان زودی دروندی یا مرگی نبود (نسخه مجلس ۹۸ پ). قس پهلوی ān bahrag rāy (az) «از بهر آنکه، بنابراین» (MacKenzie 1971: 16).

## ۲.۲. برخی ویژگی‌های دستوری

یای شرطی:

در برخی جمله‌های شرطی بعد از افعال آمده است:

- صد در بندهش: وگر نه آدمی، آدمی را بخوردی و راه‌ها مقطع شدی و کشت ورز و آبادانی برخاستی و اهرمن و دیوان بر جهان مسلط شدند و عالم نیست و ظلم کردی و پادشاهی نبودی (نسخه پاریس ۱۵۶ پ)؛
- صد در بندهش: و اگر من مینوباد را نگرتمی او همه جهان به یک بارگی خراب کردی و خلاق نیست شدند (نسخه مجلس ۴۸ ر).
- صد در بندهش: وگر من آن نکرده‌ام عالم را خراب کردی و از مردمان نام و نشان نماندی و هیچ کس این کار نتوانست کردن (نسخه مجلس ۴۸ ر).

نشانه استمراری «همی»

- کتاب سوگندنامه: و همه داند که راست گویم که مرا فلان مال، فلان بن فلان همی طلبد

- بدو نمی‌باید داد وگر آن است که مرا این مال که فلان‌کس همی‌گوید و بدو دادنی است  
(نسخه مجلس ۲۷پ)؛
- کتاب سوگندنامه: و هرگاه که این سوگند به دروغ همی‌خورم هر گناه که افراسیاب تور از  
هشت سالگی تا نهصدوسی سالگی کرده‌است، به گردن من و من پادهفراه آن بکشم  
(نسخه مجلس ۲۸پ)؛
- صد در بندهش: پنداشتند که آفتاب و مهتاب و ستاره از زیر کش<sup>۱</sup> ایشان همی‌گذرد و  
دریای محیط ایشان را تا به زانو بود (نسخه مجلس ۴۷پ)؛
- از روایت کامه بهره: وگر کسی به گناهکاری همی‌کوشد و نسا از وی بسترده<sup>۲</sup> باشند و به  
آب و آتش رسد و یا در زیر خاک شود، آن‌کس مرگ‌رزان باشد (نسخه مجلس ۶۰ر).  
در روایات داراب نشان استمراری «می» هم به‌کار رفته‌است:
- کتاب سوگندنامه: بر سیاوخش، سوداوه دروغ می‌گفت و کاوس در آن درست و راست  
ایستاد و ایشان را گفت که از شما هر یک را بر آتش گذر می‌باید کردن (نسخه مجلس  
۲۶پ)؛
- صد در بندهش: همه چشمه‌ها خشک شد و مردم و چارپای مانند آنکه مرغ گندم چیند،  
او می‌خورد و هیچ‌کس تدبیر آن نمی‌توانست کردن (نسخه مجلس ۴۸پ)؛
- ارداویراف‌نامه زردشت بهرام پژدو: بدین محنت فروماند در آن زرق/ روان زآن بد که  
می‌گشتی دروغ غرق (نسخه مجلس ۹۹ر).

#### کاربرد فعل‌های کمکی شخصی و غیرشخصی با مصدر و مصدر مرخم

- صد در بندهش: نه آنکه او را این قدرت توانست بودن، که از وی پرسیدمی که یزد تعالی  
این چیزها چگونه داد هم ندانستی گفتن (نسخه پاریس ۱۵۶ر)؛
- روایت بهمن پونجیه: بهدین را گناهی جسته یا به دست یا به زبان واقع شود، او را پتت

۱. زیر کش: زیر بغل (دهخدا ۱۳۷۷).

۲. بستردن: برکندن؛ بریدن (همان).

- باید داد، به‌قدر گناه توجشن<sup>۱</sup> باید فرمودن (نسخه مجلس ۱۷پ)؛
- صد در نثر: از بیم راستی سر بر نمی‌آرست گرفتن و از بیم راستی نیارست در این جهان آمدن (نسخه مجلس ۲۱پ)؛
- روایت کاوس کامدین: و چربش<sup>۲</sup> که در آب آمیخته باشد، آن همه آب ریمن باشد و به هیچ کار نشاید بگذاردن تا خشک شود (نسخه مجلس ۶۳ر)؛
- روایت کامه بهره: اگر آب بتواند گردانید، بگرداند وگر نسا بتواند برد، ببرد (نسخه مجلس ۶۶ر)؛
- از کتاب صد در نثر: وگر زنی آبستن بود به چهار تن برگرفتن؛ چه، آن دو نسا است و چون نسا را پرهیخته<sup>۳</sup> بازآیند، سر و تن به پادیاب و آب بیاید شستن (نسخه مجلس ۹۸پ)؛
- روایت کامه بهره: و بر ماست و پنیر و ماهی و خایه (= تخم مرغ) و ریچال<sup>۴</sup> قناعت بیاید کردن و خویشاوندان ایشان سه روز گوشت نشاید خوردن (نسخه مجلس ۹۸پ).

#### ساخت نکره در روایات

##### یکی + اسم

- روایت بهمن پونجیه: در میان آن کوه یکی نال<sup>۵</sup> زرین از زمین تا آسمان آفریده‌است (نسخه مجلس ۶۷پ)؛
- دادار اورمزد بر کناره زره ورکش دریا، یکی درخت و دو مرغ انوشه بی‌مرگ آفریده‌است (نسخه مجلس ۶۸پ)؛
- ارداویراف نامه زردشت بهرام پژدو: یکی رود سیاه و تار گنده / بسی مسکین روان در وی فکنده (نسخه مجلس ۹۹ر).

۱. توجشن: صورت پازند واژه پهلوی *tōzišn* «کفاره، دیه» (MacKenzie 1971: 83).

۲. چربش: اسم مصدر «چربی» (انجوی شیرازی، فرهنگ جهانگیری؛ برهان قاطع).

۳. پرهیختن: پرهیز کردن، احتراز کردن (دهخدا ۱۳۷۷). در این عبارت منظور اجرای مراسم خاک‌سپاری یعنی در دخمه نهادن نسا است.

۴. ریچال: ریچار به معنی «مربا، مربای دوشابی» (انجوی شیرازی، فرهنگ جهانگیری؛ ناظم‌الاطبا ۱۳۴۳)، مربایی که از دوشاب سازند و آنچه از شیر و دوغ و ماست بپزند (برهان قاطع)، قس پهلوی *rōčār* «مربا» (طاووسی ۱۳۶۵، ۲۳۳).

۵. نال: لوله، هر چیز میان تهی که به‌صورت نی باشد (دهخدا ۱۳۷۷).

### یکی + اسم + یای نکره

- روایت کامه بهره: و دو نسا به یک‌بار نتوانند برد و نسای سگ، دو به یک‌جای نشاید که برند و نسای مردم و یکی سگی برابر و این نسا برگیرند (نسخه مجلس ۸۰ پ).

### یک + اسم + یای نکره

- روایت کامدین شاپور: در دین پیداست که اگر به یاری و قوت آتش وره‌رام نباشد، یک به‌دینی به گیتی نتوانند بودن (نسخه مجلس ۵۵ پ).

### ضمایر

#### کاربرد ضمیر «او» و «وی» برای غیر ذی‌روح

برخی نمونه‌های این کاربرد عبارت است از:

- سوگندنامه: طاسی بشستن و قدری آب اندر او کردن (نسخه مجلس ۲۴ ر)؛ بخش نیرنگ‌ها: وگر بر دست او، آن دست خویش که بر او نیرنگ خوانده‌است، آن دست نهد تا کام‌های او حاصل شود (نسخه مجلس ۳۱ پ)؛ از روایت کامان‌بن‌آسا: وگر چیزی بر سر آتش فرو کنی که او را سوراخی باشد به هر سوراخی که آفتاب در آتش افتد، سه استیر گناه باشد (نسخه مجلس ۵۲ ر)؛ روایت کاوس‌بن‌آسا: دانستن که آتش را چندانی خوره است که هر چیز که به وی رسید، چون خویشتن پاک کند (نسخه مجلس ۵۳ ر)؛ روایت کاوس کامدین: چون نسا از آب بیرون آورد، بیاید گذاشت تا آن نسا از او خشک شود (نسخه مجلس ۶۳ ر)؛ روایت بهمن پونجیه: هر یک ناودان نال زرین چندان پهناست، به سه قسم که گفته می‌شود، سیصدوسی‌وسه سوراخ ناودان، چندان پهناست که در وی اسپ سوار می‌رود و سیصدوسی‌وسه سوراخ ناودان که در وی مردمان ایستاده شوند (نسخه مجلس ۶۷ ر)؛ روایت بهمن پونجیه: دادار اورمزد باری‌تعالی، یکی کوه نام او سوکنت‌گر آفریده‌است (نسخه مجلس ۶۷ پ)؛ صد در بندهش: اندر دین گوید که پنج خرمی و رامش و ستایش زمین را هست: یکی آن است که مردم نیک کردار و پرهیزکار باشد، بر وی خانه سازند و آبادانی کنند (نسخه مجلس ۶۹ ر)؛ ساختن دخمه به روش

هندوستان: ابتدا از میخ سه سوراخی بزرگ که در گوشهٔ میان مشرق و جنوب زده‌است در سوراخ بالایی او سفته، یک دور اول تمام کردن (نسخهٔ مجلس ۷۱/۱ پ)؛ روایت کاوس کامدین: پرسش اینکه، خانه یا بوم است در او نسا افتاده باشد (نسخهٔ مجلس ۸۶ پ).

کاربرد ضمیر سوم شخص «او» به جای صفت پیشین اشاره «آن»  
نخستین بار ملک‌الشعرا بهار در سبک‌شناسی (۱۳۷۵: ۳۷۹، ۳۸۰/۱) از کاربرد اوی به جای «آن» در بیتی منسوب به مانی که در آن اوی درخت به جای آن درخت آمده‌است، صحبت کرد. بهار اشاره کرد که در نسخه‌های خطی دورهٔ صفویه نیز به همین صورت به جای آن، او می‌آورند. اما شاهدی از این متون ذکر نکرده‌است. پس از آن آیدنلو (۱۳۹۳: ۵۷-۶۰) شواهدی از متون قرن ۱۰ تا ۱۳ به‌ویژه از طومارهای نقالی آورده‌است. خطیبی نیز در مقدمهٔ کتاب شبرنگ‌نامه (۱۳۹۵: پنجاه‌وشش - پنجاه‌وهفت) دو شاهد از متون کهن‌تر به دست داده‌است، یکی از متن ترجمه و قصه‌های قرآن مربوط به قرن پنجم هجری: «و بیارند آن روز دوزخ را؛ او روز (= آن روز) با یاد دارد مردم» و دیگری از شبرنگ‌نامه (احتمالاً قرن ۶ ق): «از آن ده به گودرز و گودرزبان / یکی کاندر او (= آن) جنگ را شد زیان». صفت پیشین اشارهٔ او و اوی در متن روایات داراب نیز یک‌بار در روایتی از کاوس کامدین و دیگری در روایتی از کامدین شاپور به‌کاررفته‌است:

- او جای نسا [ی] ایشان نبود (نسخهٔ مجلس ۸۹ پ)، به جای آن جای نسا [ی] ایشان نبود؛
- که نسا تنها نشاید گذاشتن و نسا سالار، دو مرد بهدین می‌باید ترسگاه<sup>۱</sup> و درست اوستا به و فیوند<sup>۲</sup> گرفتن، واج سروش گرفتن ... پس سگ‌دید به اوی نسا نمودن (نسخهٔ مجلس ۹۵ ر)، به جای پس سگ‌دید به آن نسا نمودن.

۱. ترسگاه، پهلوی tarsāgāh «مؤدب، متواضع» (MacKenzie 1971, 82).

۲. فیوند = پیوند است. پیوند گرفتن بخشی از مراسم آیینی دین زردشتی است که برای تشییع نسا (= جسد) انجام می‌شده‌است. برای ف بدل از پ شواهد لغوی دیگری نیز در برخی روایات داراب آمده‌است. برای مثال می‌توان به لغات فرنده (= پرنده) و فرستار آتش (= پرستار آتش به معنی خادم آتش) اشاره کرد.

### کاربرد «گر» و «اگر» به معنی «یا» در موارد اندک

- روایتی از نیرنگ‌ها: و هفت بار این اوستا را بر کف دست راست خواند پس واج گذارد و آن دست بر دست آن کسی نهاد که با وی مقصودی می‌دارد و گر بر دست او، آن دست خویش که بر او نیرنگ خوانده‌است، آن دست نهاد تا کام‌های او حاصل شود (نسخه مجلس ۳۱ پ)؛
- از سوگندنامه: من ندارم نه از زرین، نه از سیمین، نه از آهنین و نه از جامه تن، نه از هر چیزی که دادار اورمزد بیافریده‌است آگاه ندارم و نمی‌دانم که، که دارد و هیچ جای ننهادم و هیچ‌گونه خبر ندارم و گر چیزی از این مانده باشد که نگفتم (نسخه مجلس ۲۴ پ)؛
- روایتی از کاوس کامان: اگر نسای بزیده<sup>۱</sup> باشد، بدان جا که نسا برسیده باشد و آن نیز که گمانی باشد، ریمن باشد و گر بر گرد او پاره دیگر بر باید گرفت (نسخه مجلس ۸۸ ر).

### مطابقت فعل و فاعل

نمونه‌هایی از فاعل مفرد با فعل جمع:

- روایت نریمان هوشنگ: پاسخ آنکه، کسی یزشن کنند، کستی او باید که در<sup>۲</sup>، فرو نگذاشته باشند و پیراهن کستی یعنی نیمک<sup>۳</sup> درست باید چنان که هیچ شک درش نباشد (نسخه پاریس ۱۵۵ پ)؛

۱. بزیده = وزیده (مصدر: وزیدن)، پهلوی wazīdan «وزیدن» (Ibid: 89).

۲. دابار (31: 1932) لغت در را به معنی «تار، نخ» آورده‌است. این لغت چندین بار در روایات به کار رفته‌است، از جمله: (۱) روایت نریمان هوشنگ: و کسی که درون یزد که کستی دو در و نیم فرو شده باشد هم به کار آید (نسخه پاریس ۱۵۵ ر)؛ (۲) کامه بهره: کستی و زیر کستی هر دو باید خوب و شایسته و کستی شایسته چنان باشد که درست باشد و در گاه بافتن و هیچ در، فرونگذاشته و...؛ نیز: و گر در بافتن دو در و نیم فرونگذاشته باشد، به کار آید و زیر کستی باید که خوب دوخته باشد و درست باشد (نسخه پاریس ۱۵۵ پ)؛ و کستی با در، تا هفت در و نیم فرو گذاشته به کار آید و بیش از این باشد به کار نیاید؛ (۳) روایت کاوس کامان: و کسی که درون یزد، کستی دو در نیم فرو شده باشد هم، به کار آید و نمک درست باید (نسخه پاریس ۱۵۵ ر). تار در گویش بهدینان یزد «تُر» تلفظ می‌شود (نک: مزداپور ۱۳۸۵: ۲۶). شاید بتوان در را مقیاسی برای اندازه‌گیری طول در نظر گرفت، قس ذرع.

۳. نیمک/ نیمگ: به صورت نمک/ نمگ نیز در متن به کار رفته‌است. به نظر می‌رسد نام دیگر سدره باشد، پیراهن مخصوصی که در مراسم مذهبی به تن می‌کنند، قس نیمه‌سو/ nimasu/ (نیم‌ته، کت کوتاه) در گویش یزد و کرمان (سروشیان ۱۳۳۵: ۱۶۷).

- روایت شاپور بروچی: و چون که آن مرده را گاهی به گاهی دیگر بشود، سگ‌دید کنند و نسا سالار به قاعده دین آن نسا را پرهیزند (نسخه مجلس ۸۳ رو)؛
- سورتیه ادهاروان: و گر خون یا پلیدی بر آن در و آستانه آلوده باشد، نسا سالار آن را بریده، پرهیزند (نسخه مجلس ۸۶ پ)؛
- روایت شاپور بروچی: اگر تن دوزخی را جانور بخورند، روان او را عذاب و دشواری رسد (نسخه مجلس ۹۷ پ)؛
- سورتیه ادهاروان: هرکس نسا را به چشم دیدند، غسل باید کرد و هرکس نسا را ندیدند، غسل نباید (نسخه مجلس ۹۷ پ، ۹۸ ر)؛
- روایت شاپور بروچی: روز و درندگان<sup>۱</sup> باشد، در آن روز اگر کسی به نیت آن مرده، خوردنی که کنند و مردمان را می‌خورانند، روا است که با واج خورند (نسخه مجلس ۱۰۶ ر).

#### افعال پیشوندی

کاربرد پیشوند بر سر فعل را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) پیشوند بر سر فعل معنای جدیدی به فعل پیشوندی داده‌است؛ (۲) پیشوند، معنای جدیدی به فعل پیشوندی نداده، بلکه معنای فعل را تقویت کرده‌است. نمونه‌ایی از فعل‌های پیشوندی در روایات داراب عبارت است از:

ها:

- کاربرد پیشوند ها به معنی «باز» و تقویت معنای فعل: روایت کامه بهره: فرو فرستاد باری سبحانه تعالی در چارپای که چون حلال باید کرد، که کدام حلالست و کدام حرام، که چون بکشند، کدام است که چون بباید کشت به سوی گهنبار، آنچه در گوهنبار که چون باید کرد و آن‌کس که هاگیرد<sup>۲</sup> خرج گهنبار که چند مزد است چون هیربدان و ردان و دستوران باید دادن (نسخه پاریس ۱۴۳ پ).

۱. و درندگان: درگذشتگان، قس پهلوی widardan «گذشتن، عبور کردن؛ مردن» (MacKenzie 1971: 90).

۲. از معانی گرفتن «پذیرفتن، قبول کردن» است که با ها معنی فعل تقویت شده‌است.

باز:

- کاربرد پیشوند باز و تقویت معنای فعل: روایت نریمان هوشنگ: بعد از اسکندر ده کرده پیش بازیافتند (پاریس ۱۴۵ رو)؛
- کاربرد پیشوند «باز» و معنی جدید فعل پیشوندی: داستان گرشاسپ و زردشت: ز باریدن آب ماندی چو باز / شدی مرغ بر سوی دریا فراز (مجلس ۵۰ پ) در مصرع نخست بازماندن به معنی «متوقف شدن» است؛

اواج<sup>۱</sup>:

- کاربرد پیشوند اواج (= باز) و معنی جدید فعل پیشوندی: بخش نیرنگ‌ها: این نیرنگ اواج داشتن جادوان را گفته است (نسخه مجلس ۴۱ رو)، قس پهلوی abāz dāštan «بازداشتن، مانع شدن» (MacKenzie 1971: 2).

فراز:

- کاربرد پیشوند فراز و تقویت معنی فعل: صد در نثر: چهارم گره آن است که خوش‌تر می‌آورد و اقرار می‌دهد و فراز می‌پذیرد (نسخه پاریس ۱۵۱ پ)؛ روایت کامان‌بن‌آسا: و مردی بهدین آنجا فراز رسد (نسخه مجلس ۶۱ رو)؛
- کاربرد پیشوند فراز و معنی جدید فعل پیشوندی: روایت کامان‌بن‌آسا: سر چاه فراز گرداندن<sup>۲</sup> (= باز گذاردن)، نشاید، پیوسته نگاه می‌باید داشت تا هیچ‌کس از آن چاه آب نخورد و نجنباند (نسخه مجلس ۶۳ پ)؛ روایت کاوس کامان: دو انیر<sup>۳</sup> را فراز باید کردن (جمع کردن، گرد آوردن) (نک: برهان قاطع ۱۳۷۶؛ دهخدا ۱۳۷۷، ذیل فراز) به هم‌زور فراز شوند<sup>۴</sup> آن نسا را سگ‌دید کنند و پرهیزند و برگیرند چنان‌که کم بیم‌تر باشد (نسخه مجلس ۸۷ پ).

۱. صورت پازند واژه پهلوی abāz «باز».

۲. فراز گرداندن از اضداد است و در معنی «بستن» نیز به‌کار رفته است.

۳. انیر: کسی که زردشتی نباشد، غیرزردشتی، قس پهلوی anēr «غیرآریایی، بی‌اصل» (MacKenzie 1971: 9).

۴. فراز شدن: به معنی «نزدیک شدن، نزدیک رفتن» (دهخدا ۱۳۷۷؛ انوری ۱۳۸۱) و «اقدام کردن» به‌کار رفته است (نک: انوری ۱۳۸۱ ذیل فراز). در این عبارت هر دو معنی از فراز شدن استنباط می‌شود اما به‌نظر می‌رسد معنای «اقدام کردن» غالب باشد.

### فراج<sup>۱</sup>:

- کاربرد پیشوند فراج (=فراز) و تقویت معنی فعل: سوگندنامه: و بر سر چنودپل در پیش سرورش و رشن که یزدان ایشان را به حساب کردن مردمان فراج داشته‌است<sup>۲</sup> (نسخه مجلس ۲۷پ).

بر:

- کاربرد پیشوند بر و تقویت معنی فعل: روایت کامان‌بن‌آسا: در چاشته‌ای گفته‌است که از آب بر باید گرفت (نسخه مجلس ۶۵رو)؛ صد در بندهش: هیچ کار و کرفه از بهر من نمی‌کنند و مال رنج تو بردی و بنهادی، اکنون بر افسوس می‌خورند<sup>۳</sup> و درونی از بهر من نمی‌فرمایند یستن (نسخه مجلس ۱۰۰رو)؛

- کاربرد پیشوند بر و تقویت معنی فعل: روایت کامه بهره: وگر بر زمین گچ کرده بمیرد که نسای برهنه به گچ رسد... چنان که گچ نهفته، همه برکشند<sup>۴</sup> و چون رفتن<sup>۵</sup> زیر زمین بود، نه شب بگذرد، پس بشویند، ولیکن گچ بر باید کشید (نسخه مجلس ۸۷پ).

اندر:

- کاربرد پیشوند اندر و معنی جدید فعل پیشوندی: پرسش آنکه، نسای زندگان<sup>۶</sup> که اندر سه گام برسیم برند و دیگر پادیابها<sup>۷</sup>، وادیاب<sup>۸</sup> کند یا نه؟ و پوستی و یا گوشتی که از جای بریده باشد و یا ریش شود چنان که خون برآید اگر آن پوست یا گوشت از اندام جدا کند

۱. صورت پازند واژه پهلوی frāz «فراز».

۲. فراج داشته‌است: گماشته‌است.

۳. افسوس خوردن: مصدر مرکب به معنی «حسرت خوردن»، پیشوند بر بر سر فعل مرکب معنای فعل را تقویت کرده‌است.

۴. برکشیدن: بیرون کشیدن، خارج ساختن.

۵. رفتن با املائی رفتون نیز در روایات داراب به کار رفته‌است. در این عبارت احتمالاً به معنای زمانی که خورشید در آسمان نباشد یعنی گاه شب، قس اوستایی -rapiθwina- «ظهر» (Bartholomae 1904: 1509)، پهلوی rāpīhwīn «نیمروز، ظهر؛ جنوب» (MacKenzie 1971: 71).

۶. منظور از نسای زندگان، پوست، گوشت، دندان و جز آن است که از انسان یا حیوان زنده جدا شده باشد.

۷. پادیاب: چیزهای تمیز و تطهیرشده و پاک، قس پهلوی pādīyāb «تطهیر، وضو، شست‌وشو» (طاووسی ۱۳۶۵: ۱۳)

۸. وادیاب: «ناپاک، آلوده، بی‌پادیاب». پهلوی: a-pādīyāb, abādīyāb «نجس، تقدیس نشده» (همان‌جا؛ مزدایور ۱۳۶۹: ۲۲، ۵۱).

و سه گام برسَم و پادیابی<sup>۱</sup> اندر برد<sup>۲</sup> آن پادیاب‌ها همه وادیاب کند (نسخه مجلس ۶۰ر)؛ نیز به صورت در برد: وگر پوستی باشد که خون بر نیامده باشد و در سه گام برسَم در برد<sup>۳</sup> هم وادیابی نکند (نسخه مجلس ۶۰پ).

در:

- کاربرد پیشوند در و تقویت معنی فعل: صد در بندهش: وگر یک‌دست وگر دودست وگر پیراهنی اگر دستاری باشد، همان پیراهن و دستار در پوشاند (نسخه مجلس ۱۰۱پ).

### حروف اضافه مضاعف

- به ... در: (۱) از صد در بندهش: زراتشت اسفندمان پرسه دادار اورمزد بود، گفت: روان آن‌کس می‌باید که بینم که به جهان در، هیچ‌کس را چون خویشتن نشناخت به عظمت و حشمت (نسخه پاریس ۱۵۶ر)؛ (۲) ارداویراف‌نامه زردشت بهرام پژدو: به گیتی در پدر یا مادر ایشان/ فزون دارند آنجا شیون ایشان<sup>۴</sup> (نسخه مجلس ۹۹ر).

- به ... اندرون: ارداویراف‌نامه زردشت بهرام پژدو: به گرداب اندرون بیچاره گشته / به غرقاب اندرون غمخواره گشته (نسخه مجلس ۹۹ر).

### ۳. لغات و ترکیبات

- برخی لغات و ترکیبات برگزیده در روایات داراب هر مزدیار که نشانه کهنگی متن است. نمونه‌هایی از این لغات عبارت است از: آویزه: پاکیزه (روایتی درباره معنی اشم‌وهو، نسخه پاریس ۱۴۹پ، ۱۵۰پ)، آهیختن: برکشیدن، برآوردن (صد در بندهش، نسخه مجلس ۴۷پ)، باقی کردن: ترک کردن، فرو گذاشتن، فراموش کردن (سوگندنامه، نسخه مجلس ۲۴پ)، برخاستن: معدوم

۱. پادیابی: حاصل مصدر به معنی «پاک بودن، پاکی» است، قس پهلوی: pādyaābīh «طهارت، پاکی» (طاووسی ۱۳۶۵: ۱۱۶) و احتمالاً اشاره به دیگر پادیاب‌ها در پرسش دارد یعنی چیزهای پاک دیگر.

۲. مصدر مرکب اندر بردن دو معنی به ذهن متبادر می‌کند: (۱) داخل بردن (۲) نزدیک بردن. به نظر می‌رسد معنای «نزدیک بردن» غالب باشد.

۳. نک: یادداشت پیشین. ۴. تکرار قافیه (ایطای جلی).

شدن، نیست شدن (صد در بندهش، نسخه پاریس ۱۵۶)، برگست (پرگست): هرگز، حاشا، مبدا (روایت کامه بهره، نسخه مجلس ۲۰ پ، ۲۱ پ)، بیرون آوردن: پدید آوردن، ساختن (روایت کامه بهره، نسخه پاریس ۱۴۴ پ، ۱۴۶ پ)، پارچه: پاره، تکه، قطعه (روایتی درباره سدره نو پوشاندن، نسخه پاریس ۱۵۴ ر)، پایمزد: اجرت، مزد (کتاب سوگندنامه و صد در بندهش، نسخه مجلس ۲۵ ر، ۱۰۰ ر)، پرهیزیدن: دور کردن، اجتناب کردن (نیرنگ‌ها، نسخه مجلس ۳۵ ر)، پس روی کردن: پیروی کردن (روایت کامه بهره، نسخه پاریس ۱۴۴ پ)، پوده: پوسیده؛ گنبدیده (روایت کامه بهره، نسخه مجلس ۶۵ پ)، پوره: رحم، زهدان (روایت کامه بهره، نسخه مجلس ۷۸ ر)، تاختن: تافتن و پیچیدن (کتاب سوگندنامه: نسخه مجلس ۲۷ ر)، تبش: حرارت، گرما (روایت کامه بهره، نسخه مجلس ۸۳ ر)، دفع افکندن: به تأخیر انداختن (سوگندنامه، نسخه مجلس ۲۴ ر)، رگوی: کرباس و لته و جامه سوده‌شده (روایت شاپور بروچی، نسخه مجلس ۷۶ پ، ۹۴ پ)، زرف: عمیق (ارداویراف‌نامه، نسخه مجلس ۹۹ ر)، زیرکش: زیر بغل (صد در بندهش، نسخه مجلس ۴۷ پ)، طاس: ظرف، پیاله، جام، طشت (سوگندنامه، نیرنگ‌ها، نسخه مجلس ۲۴ پ، ۳۱ پ)، کاجی: کاش، کاشکی (و صد در بندهش، نسخه پاریس)، گذارش: جبران، تاوان (روایت کامه بهره، نسخه مجلس ۲۳ پ)، گواد: باد (روایتی درباره نام روزها، نسخه مجلس ۴۵ ر).

## منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۶، کتاب پنجم دینکرد، تهران.
- آیدنلو، سجاد، ۱۳۹۳، «سه نکته از دستور تاریخی در شاهنامه و متون پهلوانی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۱۰، ص ۴۷-۶۴.
- امیدسالار، محمود، ۱۳۸۵، «نکاتی در قدمت نسبی برخی از متون فارسی موجود در روایات زردشتی»، نشر دانش، س ۲۲، ش ۲، ص ۵-۱۲.
- انجوشیرازی، میر جمال‌الدین حسین، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیفی، مشهد، ۱۳۵۱-۱۳۵۴.
- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن، تهران.
- برهان خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۷۶.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، ۱۳۷۵، سبک‌شناسی، ۳ ج، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۴۸، واژه‌نامه مینوی خرد، تهران.

- جوینی، عزیزالله ← فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۵.  
خطیبی، ابوالفضل، ۱۳۸۱، «چوباز هُش آمد شه سرفراز»، نشر دانش، س ۱۹، ش ۲، ص ۲۸-۳۱.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۹۵ ← شیرنگ‌نامه.  
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.  
روایات داراب هرمز دیار، ۱۹۲۲، به کوشش اونوالا، ج ۲، بمبئی.  
\_\_\_\_\_، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.  
\_\_\_\_\_، نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.  
\_\_\_\_\_، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه.  
سروش‌سروشیان، جمشید، ۱۳۳۵، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران.  
شیرنگ‌نامه، داستان شیرنگ پسر دیو سپید و رستم، به کوشش ابوالفضل خطیبی و گابریله وان‌دن‌برگ، تهران، ۱۳۹۵.  
صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۹۱، «بحثی در باب کتاب پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری از دکتر احمدعلی رجایی»، خرد بر سر جان، به کوشش محمدجعفر یاحقی و همکاران، تهران، ص ۳۴۹-۳۸۸.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۹۵، «کسره اضافه به جای که' موصول»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۱۱، ص ۳-۷.  
طاووسی، محمود، ۱۳۶۵، واژه‌نامه شایست‌نشایست، تهران.  
فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، ۱۳۷۵.  
\_\_\_\_\_، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶.  
مزدایور، کتایون، ۱۳۶۹، شایست‌نشایست، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، «درود رستم» و «آفرین ایزدان» (نظری دیگر درباره اصالت شاهنامه فلورانس)، نامه بهارستان، س ۱۰، د ۱۵، ص ۲۳۱-۲۳۷.  
ناظم‌الاطبا نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۴۳، فرهنگ نفیسی، تهران.  
Bartholomae, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.  
Dhabhar, E., 1909, *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*, Bombay.  
, 1932, *The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz and Others: Their Version with Introduction and Notes*, Bombay.  
MacKenzie, D.N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.